



ISSN:2588-7033



## A Comparative Study of the Performance of the Bolsheviks and the Southern Police and their Treatments Towards Iranians during Ahmad Shah Qajar's Era (Focusing on Conflicts with Tribes under Dr. Mossadegh's Governance)

Akram Najafi <sup>a</sup>, Aliraza Alisoufi <sup>b\*</sup>, Sorayya Shahsavari <sup>c</sup>

<sup>a</sup> PhD Student, Department of History, Mahallat Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

<sup>b</sup> Associate Professor, Department of History, Payam-e Noor University, Tehran, Iran

<sup>c</sup> Assistant Professor, Department of History, Payam-e Noor University, Tehran, Iran

### KEYWORDS

Bolsheviks, Jangali Movement, Southern police, military interventions, Ahmad Shah Qajar

Received: 25 June 2023;

Accepted: 28 December 2024

Article type: Research Paper

DOI:10.22034/hsow.2024.2005576.1490

### ABSTRACT

The Bolshevik government of Russia intervened militarily in northern Iran after World War I, while at the same time, the British expanded their military activities in southern Iran by establishing the 'Southern police'. This research, using a descriptive-analytical method, examines the performance of the Bolsheviks and the Southern police, and their treatments towards Iranians during this period, and compares and contrasts them. The main question of the research concerns the distinctions that exist in the operational methods of the Bolsheviks and the Southern police in Iran. The findings indicate that the Bolsheviks, apparently, sought to create convergence with Iranians; however, in practice, they placed greater emphasis on promoting and disseminating their ideology. Instead of paying attention to the national and religious demands of Iranians, they did not shy away from direct military interventions and economic and social violations. In contrast, the British attempted to secure their interests by recruiting loyal Iranian forces within the framework of the Southern Police and by gaining the support of local tribes and governors in southern provinces, while trying to minimize their direct military intervention. This research shows that both sides addressed internal issues in Iran with different approaches: the Bolsheviks emphasized ideological influence, while the British sought to exert greater control over the situation through cooperation with local forces and establishing security structures.

\* Corresponding author.

E-mail address: ar.sofi@pnu.ac.ir

©Author





## بررسی مقایسه‌ای عملکرد و برخورد بلشویک‌ها و پلیس جنوب با ایرانیان در دوران احمدشاه

### قاجار

### (با تأکید بر درگیری با عشایر تحت والی گری دکتر مصدق)

اکرم نجفی الف، علیرضا علی صوفی ب\*، ثریا شهسواری ج

الف دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، akram.najafi827@gmail.com

ب دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، ar.sofi@pnu.ac.ir

ج استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، say.shahsavari@pnu.ac.ir

چکیده	واژگان کلیدی
<p>دولت بلشویکی روسیه پس از جنگ جهانی اول به مداخله نظامی در شمال ایران پرداخت و همزمان انگلیسی‌ها با تأسیس «پلیس جنوب» به گسترش فعالیت‌های نظامی خود در مناطق جنوبی ایران اقدام کردند. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی عملکرد و برخورد بلشویک‌ها و پلیس جنوب با ایرانیان را در این دوران بررسی می‌کند و به مقایسه تشابهات و تفاوت‌های هر یک می‌پردازد. پرسش اصلی پژوهش این است که چه تمایزاتی در شیوه‌های عملکرد بلشویک‌ها و پلیس جنوب در ایران وجود دارد؟</p> <p>یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بلشویک‌ها در ظاهر به دنبال ایجاد همگرایی با ایرانیان بودند، اما در عمل بیشتر بر تبلیغ و اشاعه ایدئولوژی خود تأکید داشتند؛ و به جای توجه به خواسته‌های ملی و مذهبی ایرانیان، از مداخلات نظامی مستقیم و تعدیبات اقتصادی و اجتماعی ابایی نداشتند. در مقابل، انگلیسی‌ها تلاش کردند تا با جذب نیروهای وفادار ایرانی در قالب پلیس جنوب و جلب نظر عشایر و والیان ایالات جنوبی، منافع خود را تأمین کنند و تا حد ممکن از مداخله مستقیم نظامی خودداری نمایند. این پژوهش نشان می‌دهد که هر دو طرف با رویکردهای متفاوتی به مسائل داخلی ایران پرداخته‌اند؛ بلشویک‌ها بیشتر بر نفوذ ایدئولوژیک تأکید داشتند، در حالی که انگلیسی‌ها سعی کردند از طریق همکاری با نیروهای محلی و ایجاد ساختارهای امنیتی، کنترل بیشتری بر اوضاع داشته باشند.</p>	<p>بلشویک‌ها، نهضت جنگل، پلیس جنوب، مداخلات نظامی، احمدشاه قاجار</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۸ مقاله علمی پژوهشی</p>

#### مقدمه

قرارداد ۱۹۰۷ مبنی بر تقسیم ایران به سه منطقه‌ی نفوذ بین روسیه و انگلستان و منطقه‌ی بی‌طرف در تاریخ سی و یکم اوت سال ۱۹۰۷ در پترزبورگ میان وزیر خارجه روسیه (الکساندر ایزولسکی) و سفیر کبیر بریتانیا در روسیه (سرآرتور نیکلسن) به امضاء رسید.

فرمول تقسیم این کشور به مناطق نفوذ، راه حلی بود که ظاهراً به قصد خاتمه دادن به رقابت‌های دیرینه انگلستان و روسیه در ایران

طراحی شده بود. اما در این زمان حکومت قاجار هم چنان نیازمند وام گرفتن از روسیه و انگلستان بود که کار چندانی برای مقابله با این قرارداد از آن برنمی‌آمد.

توضیح آنکه بعد از رفتن مورگان شوستر آمریکایی جای وی را برنارد بلژیکی گرفته بود. در این زمان دولت روسیه و انگلستان مشترکاً وامی به مبلغ دو بیست و پنجاه هزار لیره استرلینگ به ایران دادند و به عنوان ضمانت اضافه درآمد گمرک را قبول کردند؛ به شرط آنکه این وام زیر نظر برنارد بلژیکی برای سازماندهی ژاندارمری جدید ایران مصرف شود و امنیت جاده‌ها تأمین گردد.

شرط دیگر آن بود که دولت ایران سیاست خود را با قرارداد ۱۹۰۷ هماهنگ سازد. لذا دولت صمصام‌السلطنه نیز با تأیید ناصرالملک -نایب السلطنه- هر دو شرط را پذیرفت و به این قرارداد تن در داد. با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ دولت ایران اعلام بی‌طرفی کرد اما هر ناظر سیاسی تازه کاری می‌دانست که بی‌طرفی کشوری که خاکش از یک سو در اختیار روسیه و از سوی دیگر در تصرف انگلستان است، و جاهتی نخواهد داشت. لذا در سال ۱۹۱۵ روس و انگلیس توافق کردند در ایران منطقه‌ی بی‌طرف نیز در اختیار انگلیس قرار گیرد، مشروط به آنکه آن دولت در حوزه‌ی نفوذ روس‌ها ابداً مداخله نکند. اما بروز انقلاب در روسیه شرایط را متفاوت کرد به نحوی که در روز شانزدهم دسامبر ۱۹۱۷ برابر با ۲۵ آذر ۱۲۹۶ لنین اعلامیه‌ای با این محتوا صادر کرد: «... ما اعلام می‌کنیم که عهدنامه سری درباره تقسیم ایران محو و پاره گردید و هم اینکه عملیات جنگی خاتمه یافت، قشون روس از ایران خارج می‌شود و به حق تعیین مقدرات به دست ایرانیان تأمین خواهد «رئیس شورای کمیسر عالی لنین»».

از سوی دیگر، به موجب یکی از مواد قرارداد متارکه جنگ بین آلمان و روسیه که در روز سوم مارس سال ۱۹۱۸ منعقد شد و به قرارداد «برست لیتو فسک» معروف گردید، روس‌ها متعهد شدند نیروهای خود را در اسرع وقت از ایران خارج کنند. به این ترتیب نیروهای روسیه ایران را تخلیه کردند و خواه ناخواه موقتاً موضع انگلیس در ایران تقویت شد. از دیگر سو، با شروع جنگ جهانی اول انگلیسی‌ها در هشتم اوت سال ۱۹۱۵ میلادی به بندر بوشهر حمله کردند و پس از درگیری با سکنه‌ی تنگستان و دشتستان به فعالیت‌های نظامی خود در جنوب ایران افزودند و در سال ۱۹۱۶ میلادی پلیس جنوب را تأسیس کردند. تقویت نیروهای انگلیسی در ایران منجر به گسترش دامنه عملیات آن‌ها تا شمال کشور شد. در این زمان انگلیسی‌ها که تمایل داشتند ایران را بدون رقیب دیگری در اختیار خود داشته باشند، با امضای قرارداد ۱۹۱۹ با دولت و ثوق‌الدوله قشون و مالیه ایران را تحت کنترل خود درآوردند.

انگلیسی‌ها پس از امضای این قرارداد که به قرارداد ۱۹۱۹ معروف شد، بدون اینکه منتظر تصویب آن از طرف مجلس شورای ملی ایران بمانند، مفاد آن را به موقع اجرا گذاشتند؛ و یک هیئت نظامی و یک هیئت مالی به ایران فرستادند که خرج آن‌ها از طرف دولت ایران تأمین می‌شد. امضای این قرارداد که ابتدا محرمانه نگاه داشته شده بود، با مخالفت شدید افکار عمومی مواجه شد. این قرارداد در خارج از کشور نیز نوعی قرارداد تحت الحمایگی تلقی شد و مورد انتقاد قرار گرفت.

از نتایج قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و نهضت جنگل در گیلان و تهاجم نیروهای بلشویک روسیه به گیلان بود.

در این پژوهش، هدف بررسی مقایسه‌ای نحوه عملکرد و برخورد بلشویک‌های روس و نیروهای انگلیسی تحت عنوان پلیس جنوب با مردم ایران است که به‌طور قابل توجهی تحت تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی قرار داشتند که هر یک از آن‌ها نقش مهمی در تحولات ایران ایفا کرد.

## ۱. پیشینه پژوهش

در زمینه مناسبات ایران با نیروهای بلشویک در شمال و پلیس جنوب در مناطق جنوبی پیش از این تحقیقات مهمی انجام شده است که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد. البته تحقیقی که به بررسی مقایسه‌ای این دو پردازد یافت نشد:

۱- مقاله «بررسی حمله بلشویک‌ها به انزلی در بهار ۱۲۹۸ ش / ۱۹۲۰ م و طرح آن در جامعه ملل بر اساس اسناد وزارت خارجه انگلستان» نوشته دکتر لقمان دهقان نیری، دکتر مرتضی نورایی و فرهاد پوریا نژاد است که در آن نویسندگان به بررسی حمله بلشویک‌ها به بندر انزلی پرداختند؛ و معتقدند دلیل اصلی حمله بلشویک‌ها به بندر انزلی انگیزه‌های ایدئولوژیک و توسعه‌طلبانه بوده است و حضور نیروهای دیکین و انگلیسی در دریای خزر و گیلان تنها بهانه بوده است. نقطه اتکای این پژوهش بر اساس اسناد چاپ شده از وزارت خارجه شوروی سابق است.

۲- مقاله «بررسی روابط دوسویه جنبش جنگل با بلشویک‌ها تا پیش از رویداد انزلی (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش)» نوشته ابوطالب سلطانیان است. نویسنده در این مقاله تلاش کرده است به روابط بلشویک‌ها و جنبش جنگل قبل از حمله آن‌ها به بندر انزلی پردازد. او معتقد است این بخش از تاریخ این موضوع مورد توجه لازم قرار نگرفته است و بیشتر منابع از رابطه جنبش جنگل با بلشویک‌ها بعد از واقعه انزلی یاد کردند؛ در حالی که به نظر می‌رسد قبل از حمله آن‌ها به انزلی روابطی بین دو گروه وجود داشته است و پیشینه روابط دوسویه بسیار طولانی بوده و حتی به دوره‌ای باز می‌گردد که بلشویک‌ها هنوز درگیر جنگ‌های داخلی انقلاب خود بودند.

۳- مقاله دیگر در این زمینه مقاله «پلیس جنوب پیگیری اهداف انگلستان مشکلات مادی و معنوی ملت ایران» نوشته فریبا جعفری است. در این مقاله به چگونگی شکل‌گیری نیروی پلیس جنوب و موضوعات مربوط به مشکلات مردم ایران پرداخته شده است. نویسنده در این مقاله دلیل اصلی شکل‌گیری نیروی پلیس جنوب را حفظ امنیت راه‌ها و منافع انگلستان می‌داند.

## ۲. نگاهی به پیشینه بلشویک‌ها در روسیه و چگونگی و علل تهاجم آنان به شمال ایران

بلشویک‌ها یا جناح اکثریت و منشویک‌ها یا جناح اقلیت، دو شاخه‌ی اصلی جنبش انقلابی روسیه بودند. این دو شاخه در سال ۱۹۰۳ میلادی به دنبال اختلاف نظر ولادیمیر لنین و ژولیوس مارتوف که هر دو عضو حزب سوسیال-دموکرات کارگری روسیه بودند به وجود آمد. این اختلاف نظرها بر اساس برداشت‌ها و خوانش‌های متفاوت از مارکسیسم پدید آمد. در انقلاب روسیه در ابتدا منشویک‌ها بیشتر مناصب دولت انقلابی را بر عهده گرفتند اما بلشویک‌ها در جریان وقایع اکتبر سال ۱۹۱۷ قدرت را عملاً در روسیه در دست گرفتند. سپس منشویک‌ها کوشیدند به صورت یک اوبوزیسیون قانونی درآیند اما بلشویک‌ها در سال ۱۹۲۲ میلادی آن‌ها را سرکوب کردند؛ و در نهایت در سال ۱۹۳۱ میلادی استالین با محاکمات دست جمعی سران و رهبران منشویک، آن‌ها را از صحنه سیاست روسیه حذف نمود (متی و آندریوا، ۱۳۹۹: ۱۲۱). با تثبیت حکومت بلشویکی در روسیه، انگلیسی‌ها در ایران به دو اقدام دست زدند، یکی پناه دادن و همکاری با روس‌های ضد انقلاب یا اصطلاحاً (روس‌های سفید)، دیگر توقیف اموال بازمانده از دولت روسیه‌ی تزاری در ایران.

به دنبال هشدارهای مکرر دولت بلشویک روسیه، جلسه‌ای از سوی کسانی چون وثوق الدوله نخست وزیر و سارم الدوله و ژنرال دیکسن و ژنرال چم‌بین و خود سرپرسی سایکس تشکیل شد. در پایان جلسه وثوق الدوله دوباره تأکید کرد که وضع کشورش بی‌نهایت وخیم و حساس است؛ زیرا انگلستان (متعهد ایران) آشکارا مشغول جنگ با بلشویک‌هاست در حالی که میان ایران و رژیم بلشویکی روسیه ظاهراً خصومتی وجود ندارد. در قبال این وضع اگر انگلیسی‌ها خیال دارند یا مجبورند در قبال حملات احتمالی بلشویک عقب‌نشینی کنند، در آن صورت بهتر است بگذارند دولت ایران با حکومت جدید روسیه کنار آید و خود را بی‌جهت در معرض انتقام

آن‌ها قرار ندهد. سایکس تمام این مطالب را در تلگراف مفصل خود به لرد کرزن (وزیر خارجه انگلستان) گنجانید و نظر شخصی خود را نیز به آن افزود. لرد کرزن در ۲۲ مارس ۱۹۲۰ جواب سختی به پیغام و وثوق الدوله داد و خواسته‌ی دولت ایران را نپذیرفت (اسناد محرمانه، ج ۱۳، سند شماره ۳۸۷).

در بامداد روز سه شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ شمسی (هجدهم می ۱۹۲۰) دوازده کشتی جنگی روسی که حامل عده زیادی سرباز روسیه‌ی بلشویکی بودند، در مقابل مرداب غازیان ظاهر شدند و تأسیسات بندر انزلی را به توپ بستند.

جریان سقوط انزلی و فرار قوای بریتانیا از زبان اسکالین کف (فرمانده ناوگان سرخ) این چنین گفته شده است: «از آنجا که می‌دانستیم؛ روسیه شوروی و جمهوری آذربایجان هر دو در معرض حمله مجدد قوای بریتانیا (از پایگاه انزلی) قرار دارند لذا تصمیم گرفتیم؛ ریشه این خطر را پاک بسوزانیم؛ به این معنی که خود بندر انزلی را تصرف کنیم و تمام کشتی‌های روسیه سفید را از دست انگلیسی‌ها بگیریم و نور پرفورث را از تسلط بر این پایگاه مهمه دریای (انزلی) محروم سازیم. با این تصمیم در نخستین ساعات بامداد روز هجدهم ماه مه ۱۹۲۰ ناوگان ما به دهانه بندر انزلی و مرداب غازیان نزدیک شد و تأسیسات بندری را به توپ بست... این آتش گشودن منحصر به خود شهر نبود بلکه قاضیان را نیز که مقر نیروهای نظامی بریتانیا و ستاد فرماندهی آن‌ها در شمال ایران بود دربر می‌گرفت. اژدر افکن ما در نزدیکی رشت نیز نمودار شد، نظم صفوف انگلیسی‌ها به هم خورد و شروع به عقب نشینی کردند. آنان تنی چند از افسران خود را با پرچم سفید پیش من فرستادند و تقاضای آتش بس کردند. نخستین شرط ما این بود که فرمانده نور پرفورث ژنرال چم‌بین بندر انزلی را بی‌درنگ تسلیم ما کند. زیرا تعداد زیادی کشتی‌های جنگی و باربری در اسکله آن لنگر انداخته‌اند و انبارهای نظامی (پر از مهمات و اسلحه) همگی متعلق به رژیم حاکم روسیه هستند و باید به ما تسلیم گردد. درباره آینده خود بندر انزلی تعیین تکلیف اینگونه مسائل از طریق مذاکرات سیاسی میان دولت انقلابی روسیه و حکومت انگلستان حل گردد» (بهار، ۱۳۲۳: ۴۲/۱). اولین کار راسگالین کف پس از پیاده شدن در انزلی و بیرون کردن قوای انگلیسی از آنجا اظهار اشتیاق به ملاقات با میرزا کوچک خان (ناسیونالیست مذهبی ایران) بود که در این تاریخ تشکیلات چریکی نهضت جنگل را اداره می‌کرد. وی رهبری بسیار خوش نیت اما زود باور بود که از پیچ و خم‌های سیاست بین‌المللی و تاکتیک‌های سنتی کمونیست‌ها برای قبضه کردن قدرت سر در نمی‌آورد؛ و به همین دلیل خیلی زود به دام ماهرانه بلشویک‌ها افتاد و برای مدتی کوتاه آلت دست سیاست‌های آنان در ایالات شمالی کشور شد. البته سرانجام حساب خود را از آن نیروهای سرخ که فعال مابین‌گیلان شده بودند، جدا کرد و دوباره به صف پیروان خود در جنگل‌های فومنات پیوست (همان).

در سرتاسر بهار و تابستان ۱۹۲۰ ارتش نوبنیان شوروی - ارتش سرخ - که به همت تروتسکی وزیر جنگ لنین نوسازی شده و به شکل قدرت عظیم دفاعی در آمده بود، در تمام جبهه‌های داخلی روسیه بر افسران و سربازان روس سفید که برای احیای مجدد رژیم تزاری می‌جنگیدن غلبه کرد و همه آن‌ها را از حیز انتفاع انداخت. یکی از این سرداران مشهور دینکن بود که در جبهه روسیه علیه حکومت لنین می‌جنگید.

این سردار پس از اضمحلال قوای نظامی‌اش در کریمه به آذربایجان روس پناه برد. اما انقلابیون روسیه پس از برانداختن حکومت انکلو فیل آذربایجان (منتسب به حزب مساوات)، حکومت کمونیستی را جانشین آن کردند.

دینکن و بقایای سپاهیان پیش از آنکه به دست بلشویک‌ها بیفتد در کشتی‌هایی که قبل از وقت برای نجاتشان آماده شده بود، نشستند و رو به سواحل ایران آوردند. بنابراین می‌توان گفت که ورود قوای ضد انقلابی از جمله دینکن به ایران، حضور نیروهای

انگلیسی در شمال این کشور و توقیف اموال روسیه‌ی تزاری در ایران توسط آنان از عوامل اصلی حمله قوای سرخ به ایران محسوب می‌شد.

در زمان تهاجم قوای بلشویک به شمال ایران احمدشاه قاجار در فرنگ به سر می‌برد. وی سرانجام پس از ۱۰ ماه دوری از ایران روز ۲۴ خرداد ۱۲۹۹ به تهران بازگشت. شایان ذکر است که در میان راه مراجعت مستر نورمن سفیر کبیر جدید انگلیس در کشتی با احمدشاه دیدار کرد و شاه قول هر نوع همکاری را داد. خواست انگلیسی‌ها برکنار کردن استارولسکی (فرمانده روسی قزاق‌های ایران) بود اما احمد شاه به این امر راضی نبود و می‌دانست که با کنار گذاشتن استارولسکی قدرت نظامی شاه به کلی از دست خواهد رفت. مخالفت احمد شاه با این امر دلیل دیگری هم داشت در این مقطع حساس زمانی و شنیدن خبر ورود قوای سرخ به انزلی و اعلام جمهوری سوسیالیستی گیلان، احمد شاه بی نهایت هراسان شده بود و کوچکترین امیدی به انگلیسی‌ها نداشت و مطمئن بود که آن‌ها همچنان که رشت و انزلی را از دست دادند، خود او و پایتختش را نیز در صورت لزوم به بلشویک‌ها واگذار خواهند نمود. اما به استرالسکی اطمینان داشت و می‌دانست این افسر سلطنت طلب ضد کمونیسم هرگز به وی خیانت نخواهد کرد (دولت آبادی، ۱۳۶۲: ۱۴۶/۴).

### ۳. واکنش حکومت قاجار و مردم ایران نسبت به تهاجم نیروهای بلشویک به گیلان

با استعفای وثوق‌الدوله از نخست‌وزیری، مشیرالدوله (حسن پیرنیا) به نخست‌وزیری انتخاب شد و تصمیم گرفت غائله گیلان را از بیخ و بن برکند. شاید یکی از دلایل اصلی آن این بود که خودش هم در شمال ایران املاک و مستغلات داشت. وی فرماندهی کل قوای دولتی را مجدداً به ژنرال استارولسکی واگذار نمود.

در گزارشی از روزنامه ایران در آن زمان آمده است، قوای دولتی تحت فرماندهی ژنرال استارولسکی عازم رشت هستند و متجاوزترین نیروها را در بین راه منجیل و یوزباشی‌چای شکست داده و مجبور به عقب نشینی کرده‌اند و پیش‌روی اردوی دولتی ادامه دارد (روزنامه ایران مورخ ۲۵ مرداد ۱۲۹۹). همچنین در روزنامه بیست و هفتم مرداد ماه ۱۲۹۹ با استناد به تلگراف ژنرال استارولسکی به مشیرالدوله خبر از پیروزی قوای دولتی قزاق می‌دهد و حتی روزنامه ایران مورخ بیست و نهم مرداد ماه ۱۲۹۹ از تلگراف موثق الدوله حاکم قزوین به وزارت کشور درباره تصرف منجیل توسط اردوی قزاق خبر می‌دهد. همین‌طور روزنامه ایران شماره دوشنبه اول شهریور ماه ۱۲۹۹ (بیست و سوم اوت ۱۹۲۰م) با استناد به تلگراف خصوصی مدیر تلگرافخانه آستارا از ورود قوای دولتی به رشت و تصرف کلیه ادارات و دوایر دولتی خبر می‌دهد و می‌نویسد که متجاوزین با وضع بسیار بدی به سوی انزلی عقب نشینی کرده‌اند (روزنامه ایران مورخ ۱ شهریور ۱۲۹۹).

شایان ذکر است که در لشکرکشی قزاق‌ها به شمال کشور، انگلیسی‌ها که نیروهای شان پیشتر از رشت و انزلی در مقابل بلشویک‌ها عقب‌نشینی کرده و موقعیت و منزلت‌شان تضعیف گردیده بود، در این زمان با استارولسکی همراهی کردند؛ چون می‌پنداشتند ممکن است قدرت و حیثیت وی افزایش یابد (غنی، ۱۳۸۵: ۱۱۷).

علی‌رغم این پیروزی‌ها شرایط تغییر یافت. نیروی قزاق ایران سرشار از غرور ناشی از پیروزی، در حالی که بلشویک‌های شکست خورده گیلان را تعقیب می‌کردند، به انزلی رسیدند و قوای دشمن را تا کنار دریا راندند؛ اما در اینجا بود که ناگهان ورق برگشت و گلوله‌ها و خمپاره‌هایی که معلوم بود از سمت دریا شلیک می‌شود بر سر آن‌ها باریدن گرفت. کشتی‌های مسلح روسی که وجودشان تا آن لحظه مورد غفلت واقع شده بود قزاقان ایرانی را که فاقد توپ‌های دور زن برای خاموش کردن آتش توپخانه دشمن بودند، مورد حملات بی امان خود قرار داد و حرکت ستون‌های نظامی را که در حال پیش‌روی به سوی مرداب‌های انزلی بودند، متوقف ساخت.

آتش خمپاره‌ها و گلوله‌های مسلسل‌ها قزاق‌های جوان ایرانی را مثل علف درو می‌کرد و مانند برگ خزان بر زمین می‌ریخت. در این زمان پیشامد دیگری فاجعه را تکمیل کرد. توضیح آنکه طیاره‌های انگلیسی از بالا شروع به ریختن بمب بر سر این قزاق‌ها کردند. این تقارن عجیب که بلشویک‌ها سربازان ایرانی را از دریا به توپ بسته بودند و هواپیماهای انگلیسی از آسمان بمب بر سر آن‌ها می‌ریختند منجر به پیدایش این فکر در ذهن بسیاری از ایرانیان شد که روس و انگلیس تباری قبلی کرده‌اند و می‌خواهند نیروی قزاق ایران را منهدم سازند.

هر چند فرماندهان انگلیسی که مرتکب این عمل عجیب شده بودند بعدها در توجیح عمل خود بهانه آوردند که ما قصد داشتیم بمب‌های خود را بر دشمنان (بلشویک‌ها) بریزیم، اشتهاهاً بر سر دوستان (قوای نظامی دولت) ریختیم. این ادعا را به همین سادگی نمی‌توان قبول کرد. مخصوصاً وقتی بدانیم که چه فرماندهان نظامی انگلیس در قزوین و چه مقامات سیاسی آن‌ها در تهران هیچکدام مایل نبودند این جنگ به سود قزاق‌ها پایان پذیرد (بشیری، ۱۹۱۱: ۱۵۹-۱۵۶).

پس از شکست نیروهای قزاق و جدایی میرزا کوچک خان از احسان‌الله خان و یاران کمونیست وی، یک دولت سوسیالیستی جدید در رشت به ریاست احسان‌الله خان تشکیل شد. میرجعفر جوادزاده - پیشه‌وری بعدی - در این حکومت با سمت «کمیسر امور داخلی» نقش اول را بازی می‌کرد و روزنامه‌هایی به نام «کامونیست»، «انقلاب سرخ»، «حریت» و «حقیقت» نیز تحت نظارت وی در رشت منتشر می‌شد.

تبلیغات بلشویکی به نهایت شدت رسید. آنان کلیه اهالی رشت را وادار کردند علامت داس و چکش روی سینه خود نصب نمایند. همچنین اعیان و اشراف و منتقدین را جبراً می‌آوردند تا خیابان‌ها را جاروب کنند. مطابق خود روسیه مردم را از سن ۱۸ الی ۴۵ سالگی بسیج کردند و آذوقه را در اختیار خود گرفتند و به هر نفر که وارد خدمت نظام می‌شد دو سیر برنج می‌دادند و کسی که خدمت نمی‌کرد جیره نداشت. بدین ترتیب بخش عمده‌ای از برنج‌هایی را که در رشت به زور و بدون پرداخت وجه تصاحب کرده بودند، توسط افسران روسی به بادکوبه بردند و در عوض آن اسلحه و مهمات آوردند و ضمناً اهالی روسیه را از قحطی بزرگی که در انقلاب به آن مبتلا شده بودند، نجات دادند. هر یک از مالکین که مقاومت می‌کرد، اعدام می‌شد؛ برای نمونه یک دکتر که جزو مالکین بود توسط انقلابیون گیلان اعدام شد (سپهر، ۱۳۳۶: ۳۹۲).

بعد از اعلام جمهوری سوسیالیستی گیلان و خروج قوای نظامی بریتانیا از ایران، از اسناد باز مانده از مقامات انگلیسی که مربوط به این دوره است، آشکار می‌شود که وضع پیش آمده برای حکومت قاجار و مردم ایران تا حد زیادی نامناسب بوده است. برای نمونه نورمن (وزیرمختار انگلیس در ایران) در گزارش مفصل خود در مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۲۰ (۲۶ آذر ۱۲۹۹) مطالبی را که محرمانه از ژنرال آیرن‌ساید شنیده بود این گونه به اطلاع لردکرزن (وزیر خارجه بریتانیا) می‌رساند:

...فرمانده کل نور پروفورث (ژنرال آیرن‌ساید) در یادداشت خود به این موضوع اشاره می‌کند که تخلیه خاک ایران از قوای نظامی بریتانیا نتیجه‌اش به نظر وی پیدایش هرج و مرج در این کشور خواهد بود. سفارت انگلیس در تهران باید این مسئله را که تاریخ خروج قوای بریتانیا برای اول ماه آوریل ۱۹۲۱ (۱۲ فروردین ۱۳۰۰) تثبیت شده، دو ماه زودتر به اطلاع مقامات مسئول ایرانی برساند. ...سپس اخطار می‌دارد که هر چه زودتر از راهی که در اختیار نیروی انگلیس است باید مهمات و وسایل قورخانه و نیروهای خود را بدون وحشت از ایران خارج سازیم. به خصوص اینکه مهاجمان کمونیست به حومه پایتخت نزدیک شده‌اند، و اگر این شایعه در گوشه و کنار بیچند شیرازه امور کشور عیناً از هم خواهد گسیخت، بلکه سقوط و اضمحلال کامل حکومت مرکزی خواهد بود.

با ورود قوای سرخ به تهران ایرانیان که هست و نیست آن‌ها در خطر از بین رفتن است پایتخت را به حال فرار ترک خواهند کرد. بدترین عناصر اجتماع قدرت را در شهرها و غصبات در دست خواهند گرفت و مردم در راه فرار به دست دزدان و اوباشان مسلح که منتظر چنین روزی هستند، گرفتار و کشته خواهند شد.

دیگر هیچ مانعی قادر به جلوگیری از پیشروی مهاجمان کمونیست به سوی سایر شهرها و گسترش تسلط آن‌ها بر قسمت اعظم کشور وجود نخواهد داشت. اگر بناست اتباع اروپایی از چنین سرنوشت فجیعی مصون بمانند تنها راه نجات آن‌ها همین است که همگی در امتداد خطوطی که به تخلیه قوای نظامی بریتانیا تخصیص داده شده است و تحت کامل این قواست از ایران خارج شوند تا این راه از دست نرفته باشد (اسناد محرمانه «متن انگلیسی» ج سیزدهم سند شماره ۶۱۳ تلگراف مورخ هفدهم دسامبر ۱۹۲۰ نورمن لرد کرزن؛ شیخ الاسلامی، ۱۳۷۲: ۲۹۳)

مقارن همین گزارش یادداشت مهم دیگری به وسیله مستر جورج چرچیل (کارشناس مسائل ایران در وزارت خارجه انگلیس) برای اطلاع لرد کرزن تنظیم شده که تقریباً حاوی نظرات نوشته شده می باشد که قسمت کوتاهی از آن درج می شود.

... به محض بیرون رفتن قوای بریتانیا از قزوین نیروی کمونیست گیلان به کمک یاران و هوادارانی که در تهران دارند وضعی به وجود می آورد که اقامت اعضای سفارت انگلیس و شخص شاه در پایتخت غیر ممکن است. حکومت سپهدار، واژگون خواهد شد و شاه به اروپا فرار خواهد کرد. و آثار و علائم اضمحلال بروز خواهد کرد. قتل و غارت در مقیاس وسیع انجام خواهد شد و حکومتی شبیه حکومت جدید روس‌ها تحت رهبری فرقه دموکرات ایران تشکیل خواهد یافت... (همان).

از سوی دیگر، از خلال مطالب این اسناد آشکار می شود که خود احمد شاه نیز از وقایع پیش آمده به شدت مضطرب شده و به فکر ترک ایران افتاده بوده است. برای نمونه نورمن در تلگراف مورخ سوم ژانویه ۱۹۲۱ (۱۳ دی ۱۲۹۹) خود به لرد کرزن وزیر مختار انگلیس می نویسد:

رئیس الوزرا اخیراً به من اطلاع داد که شاه به زودی سعی خواهد کرد موافقت مرا برای عزیمت به اروپا جلب کند. رئیس الوزرا می گوید اگر من مخالفت کنم، ممکن است اعلی حضرت بدون موافقت من حرکت کند و پس از ورود به اروپا بکوشد دولت انگلستان را متقاعد سازد که عزیمتش به اروپا ضروری بوده است. اکنون شاه به من اطلاع می دهد که اعصابش خرد شده و وضع مزاجش رو به وخامت می رود...؛ اطباء توصیه می کنند که اعلی حضرت استراحت کامل بکنند و خود را از هرگونه نگرانی و اضطراب دور نگه دارند. ولی در وضع حساس کنونی اعلی حضرت فقط به عیش و عشرت علاقه دارد و می خواهد پول‌هایی را که قبلاً به خارج فرستاده برای خوشگذرانی مورد استفاده قرار دهد. لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس در پاسخ به این تلگراف به تاریخ ششم ژانویه ۱۹۲۱ (۱۶ دی ۱۲۹۹) می نویسد: امیدوارم مذاکرات با خود شاه به او امیدواری نداده باشید که به تقاضای مسافرت او به اروپا جواب مساعد خواهیم داد، شما باید به اعلی حضرت اطلاع دهید که ترک کردن مملکت در این موقعیت بحرانی حمل بر بزدلی و فرار از مسئولیت خواهد بود. اگر تصمیم بگیرد که از ایران فرار کند نباید انتظار کوچکترین کمک و حمایتی از ما داشته باشد... (طلوعی، ۱۳۷۲: ۵۰).

شایان ذکر است که نورمن وزیر مختار انگلیس در ایران طی ملاقات‌هایش با احمد شاه (ژانویه ۱۹۲۱/۱۷ دی ۱۲۹۹) در تلگرافی سخنان احمد شاه را چنین برای لرد کرزن مخابره می کند: «شاه که از قصد عزیمت زنان و کودکان اروپایی از تهران باخبر شده با تشویش و اضطراب زیاد مرا احضار کرد و با کوشش زیاد سعی کرد موافقت مرا برای استعفای خود و عزیمت فوری به خارج کسب کند» (همان: ۵۳-۵۴).

و ی متذکر شد که اگر الان حرکت کند، می گوید به خاطر کسالت بوده ولی اگر بعد از تخلیه نیروی انگلیس از مملکت خارج



شود مردم خواهند گفت که او نوکر انگلیس‌ها است. نظر وی این بود که بعد از رفتن انگلیسی‌ها بلشویک‌ها مملکت را اشغال خواهند کرد و اگر او به دست بلشویک‌ها بیفتد مسلماً جانش را از دست خواهد داد... در مورد انتقال پایتخت هم به اصفهان او حاضر نیست با دولت به اصفهان برود و عقیده دارد رفتاری که بختیاری‌ها با او خواهند کرد از رفتار بلشویک‌ها بدتر خواهد بود... وزیر مختار انگلیس نرمن هر روز با احمد شاه ملاقات می‌کرد (۸ ژانویه ۱۹۲۱/۱۸ دی ۱۲۹۹) مجدداً به لرد کرزن تلگراف می‌زد:

من طبق دستور و همچنین به مسئولیت خود فعلاً شاه را تشویق کردم در پایتخت بماند، ولی شاه از ترس دیوانه شده است. شرم و حیا سرش نمی‌شود و هیچ نوع استدلال و منطقی نمی‌فهمد و از لحاظ مالی استقلال دارد و به هیچ وجه به تاج و تخت خود علاقه‌ای نشان نمی‌دهد... همه می‌دانند که شاه به زودی از ایران فرار خواهد کرد و عده زیادی از ایرانیان عالی مقام از شاه تبعیت خواهند کرد... بالاخره لرد کرزن در پاسخ این تلگراف به تاریخ سیزدهم ژانویه ۱۹۲۱ (۲۳ دی ۱۲۹۹) می‌نویسد:

لازم است شاه را بر تخت سلطنت نگه دارید. زیرا تغییر نظام مشکلات فراوان و وخیمی را در بر خواهد داشت. اگر در این مورد سرسختی نشان داد دربارۀ تفویض اختیارات سلطنت به ولیعهد موافقت خواهیم کرد. بالاخره احمد شاه تحت فشار و اصرار انگلیسی‌ها و وعده تعویق خروج نیروهای انگلیسی موقتاً در تهران ماند (متن تلگراف‌ها توسط محمود طلوعی از آرشیو دولت انگلستان استخراج و ترجمه شده ۱/۳۲۴-۳۲۳ (ترس از انگلیس) همان ۵۳-۵۴).

#### ۴. نگاهی به نحوه ی تشکیل نیروی پلیس جنوب

در اواسط جنگ جهانی اول در آوریل ۱۹۱۶ میلادی انگلیسی‌ها در مناطق جنوبی و جنوب شرقی ایران نیرویی نظامی ایجاد کردند که پلیس جنوب (تفنگداران جنوب با علامت اختصاری اس پی آر نامیده شد). نفرات این نیرو اغلب ایرانی بودند؛ اما کادر افسری آن شامل صاحب‌منصبان انگلیسی و هندی می‌شد و فرمانده کل آن انگلیسی بود. اگر برای ایرانیان نام قزاق یادآور همیشگی موقعیت روسیه در شمال ایران بود، نام «پلیس جنوب»، نیز با حضور انگلیس در جنوب ایران پیوند یافت (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۵: ۶۳/۲). پیشتر سرپرسی سایکس در مارس ۱۹۱۶ میلادی به همراه سه افسر انگلیسی، سه افسر از مستعمره هندوستان، ۲۰ درجه دار و عده کمی سرباز هندی وارد بندرعباس شد و با نیت تشکیل نیروی جنوب و با وعده حقوق کافی و مرتب بی‌درنگ کار سربازگیری را آغاز کرد. سپس تعداد این نیرو به ۵۶۰۰ نفر (شامل ۴۰۰ تن افسر انگلیسی، ۲۶۰۰ تن سرباز هندی و ۲۶۰۰ تن سرباز ایرانی) افزایش یافت که در بندرعباس، کرمان، نیریز و شیراز مستقر بودند. این هنگ اول نیروی پلیس جنوب بود که (هنگ سلطان احمد شاه) خوانده می‌شد اما اعلان رسمی تشکیل این نیرو یک ماه بعد در آوریل همان سال صورت گرفت (ذوقی، ۱۳۶۸، ۱۵۵). حدوداً یک سال بعد سپاهی از سربازان وظیفه ایرانی که داوطلب خوانده می‌شدند، تحت فرماندهی افسران انگلیسی تشکیل شد و بدین ترتیب تعداد کل این نیرو به یازده هزار تن رسید. در این زمان بریتانیا قدرت بلامنازع در ایران بود چون رقیب سرسخت او روسیه به علت انقلابات داخلی، ایران را تخلیه کرده بود و حتی لشکر قزاق به سرکردگی سرهنگ روسی (استار رولسکی) برای هزینه‌های جاری خود کاملاً متکی به بریتانیا بود (غنی، ۱۳۸۵: ۴۱).

#### ۵. واکنش حکومت قاجار و مردم ایران نسبت به تشکیل پلیس جنوب

در شیراز قوام الملک و عبدالحسین میرزا فرمانفرما موافق تشکیل پلیس جنوب بودند اما عموم مردم، خاصه عشایر فارس چنین نمی‌اندیشیدند. قوام الملک با سلاح‌های اهدایی انگلیس مجهز بود و فرمانفرما والی فارس محسوب می‌شد. ولی از سوی دیگر،

قشقایی‌ها خیال نداشتند بگذارند سرپرسی سایکس آب خوش از گلویش پایین برود. لذا پی در پی در میان سربازان ایرانی این نیرو، ترک خدمت پلیس جنوب را تشویق می‌کردند. اما همزمان ژنرال سرپرسی سایکس در فارس، نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران، و همه رجال سیاسی انگلیس در لندن حکومت و مردم ایران - که تازه داشت به دنبال پیروزی انقلاب روسیه نفس تازه می‌کرد - را تحت فشار گذاشته بودند تا نیروی پلیس جنوب را به رسمیت بشناسند. در این زمان یادداشت سفارت انگلستان مبنی بر به رسمیت شناختن پلیس جنوب به دولت مستوفی الممالک رسید. واکنش رییس الوزرا تند بود، نه تنها آن را نپذیرفت، آن را به سبب خارجی بودن تهدیدی برای استقلال ایران دانست. اما لندن فشار خود را مضاعف نمود و مستوفی الممالک از سمت خود کنار رفت (بشیری، ۱۹۹۱: ۱۴۰ - ۱۳۹).

در این زمان صولت الدوله رئیس ایل قشقایی با تحریک‌های بی‌وقفه واسموس (فرمانده آلمانی‌ها در جنوب ایران) به امید عدم مخالفت دولت با عملیات وی به پلیس جنوب اعلان جنگ داد. یک پادگان انگلیسی در خارج از شیراز مورد حمله قرار گرفت و دو افسر انگلیسی کشته شدند. صحنه بعدی عملیات، جبهه‌ی آباده بود. در آنجا فردی به نام ناصر الدیوان که فرمانداری شهر را بر عهده داشت، با نیروهای تحت فرمان خود به نیروهای پلیس جنوب حمله برد و در نتیجه یک افسر انگلیسی و دو سرباز ایرانی پلیس جنوب کشته شدند. انگلیسی‌ها هم خشونت به خرج دادند و اسرای قشقایی خود را بدون هیچ‌گونه محاکمه تیر باران کردند. در تابستان ۱۹۱۸ برابر با ۱۲۹۷ اوضاع انگلیسی‌ها و همچنین پلیس جنوب در مخاطره بود. در یک نبرد ۶۰۰۰ قشقایی بزرگترین انبار ژنرال سایکس را تصرف کردند (یارشاطر، ۱۳۸۴: ۹۹). انگلیسی‌ها خشمگین شده و با واکنش آن‌ها درگیری‌ها افزایش یافت و سرانجام به شکست قشقایی‌ها انجامید.

از سوی دیگر، دستگاه ژاندارمری تحت تربیت و اداره افسران سوئدی شدیداً نیرومند شده بود و آموزشگاه‌هایی در بعضی شهرها مانند اصفهان و مشهد و قزوین دایر گردید. این سازمان نزد مردم محبوب بود زیرا آن را برخلاف قزاق‌ها و نیروی پلیس جنوب از خود می‌دانستند. طبق قرار قبلی پرداخت بودجه ژاندارمری با بانک شاهنشاهی بود و چون افسران ژاندارم حاضر به اجرای مقاصد انگلیسی‌ها نبودند، آنان نیز به ندادن حقوق متوسل شدند. در نتیجه یال مارسون از دولت سوئد تقاضای احضار خود و همکارانش را کرد و ایران را ترک نمود.

پس از آن ژاندارمری به سبب بی‌پولی از هم پاشید و سیل خشم و نفرت ژاندارمری متوجه انگلیسی‌ها شد. مخصوصاً در فارس ژاندارمری با کمک میلیون بر ضد انگلیسی‌ها قیام کرد ولی جمعی کشته دادند و کاری از پیش نبردند و فارس تحت استیلای انگلیسی‌ها و عمال آن‌ها درآمد (کاظم‌زاده، ۱۳۵۴: ۴۹۹).

پس از این پیروزی ژنرال سایکس فرمانده پلیس جنوب، ایالت فارس را مورد حمله قرار داد و پس از در هم شکستن مقاومت عشایر دشتستانی و تنگستانی در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۷ به اتفاق مصدق السلطنه والی جدید فارس فاتحانه وارد شیراز شد؛ و باقی مانده‌ی نیروی ژاندارم که آخرین کانون مقاومت جنوب را تشکیل می‌داد، خلع سلاح کرد.

وثوق الدوله نیز در ۲۱ مارس ۱۹۱۷ (۱۳۳۵ هجری قمری) طی تلگرافی از خدمات ژنرال سایکس برای اعاده‌ی نظم و قانون در جنوب تقدیر کرد و پلیس جنوب را به رسمیت شناخت. فرمانفرما عبدالحسین میرزا نیز به مناسبت خدماتی که کرده بود از دولت انگلیس نشان ستاره هند گرفت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۹۶: ۳۴۹).

پس از استعفای فرمانفرما از والی‌گری شیراز و استعفای وثوق الدوله، مشیرالدوله پیرنیا نخست وزیر شد و دکتر مصدق به وزارت عدلیه منسوب گردید. اما در این زمان دکتر مصدق در راه مراجعت از بندر ماری در فرانسه بود. وی به بوشهر و سپس به شیراز وارد

شد. ورود مصدق به شیراز مصادف بود با استعفای فرمانفرما و ناامنی‌هایی که در سراسر فارس در مقابله با پلیس جنوب صورت می‌گرفت. به درخواست مردم شیراز و موافقت دولت مرکزی، مصدق به عنوان والی فارس منصوب شد. وی پیشتر در بین راه که به ایران برمی‌گشت در کشتی با سرپرسی سایکس آشنا شده بود که در این زمان به عنوان کمیسر عالی عراق به محل ماموریتش اعزام بود (آیت، ۱۳۶۰: ۳۵).

دکتر مصدق نیز به منظور برقراری امنیت و دلجویی از عشایر، صولت الدوله قشقایی را مجدداً بر ریاست آن ایل منسوب کرد. این انتخاب موجب آرامش و هماهنگی ایلات جنوب شد و همچنین عشایر ضد استعمار جنوب ایران و شخصیت‌های مذهبی و پیکارگران لارستان و تنگستان را خوشحال و امیدوار کرد. صولت الدوله تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هجری شمسی صاحب اقتدار نسبی بود (مصدق، ۱۳۶۵: ۱۲۲). بعدها دکتر مصدق در نطق خود در مجلس چهاردهم وقایع آن دوران را این گونه شرح می‌دهد: «... تنگستانی‌ها با پلیس جنوب مخالف بودند و ژاندارم‌های بیکار شده نیز به آن‌ها پیوسته بودند و علیه پلیس جنوب در مبارزه و ستیز بودند.... بنده مامورین خوب در انگلستان دیده‌ام من مذاکراتی در شیراز و تهران با این افراد داشته‌ام. یک روز ماژور هومر پیش من آمد و اظهار داشت ما حکم دادیم تنگستانی‌ها را تنبیه نکنند. من به ایشان گفتم این صحبتی که کردید نه در نفع شماست و نه به نفع ما. گفتم شما اگر این کار را انجام دهید بر منفوریت پلیس جنوب در شیراز افزوده می‌شود. تنگستانی‌ها اگر شرارت می‌کنند من قبول دارم. ولی اگر پلیس جنوب آن‌ها را تنبیه کند جز شهدای وطن پرست محسوب می‌شوند و اگر من که والی هستم این کار را انجام دهم به وظیفه خود عمل کردم بعد از چند روز من تنگستان را امن کردم. و ماژور از من تشکر کرد» (کی استوان، ۱۳۲۷: ۲۳).

از مطالب ذکر شده آشکار می‌شود که هدف انگلیسی‌ها نیز از تشکیل پلیس جنوب برقراری نظم در جنوب ایران به منظور حفظ منافع خود بوده است. همچنین آنان به دنبال آن بوده‌اند تا توسط این نیرو از وفاداران خود در آن نواحی حمایت به عمل بیاورند و مخالفانی را که احیاناً دست به شورش علیه سلطه‌ی انگلیسی‌ها می‌زدند، سرکوب کنند. در این راستا واکنش عشایر جنوب ایران به‌ویژه قشقایی‌ها و نیروی ژاندارمری به تشکیل پلیس جنوب منفی بوده و حتی به زد و خورد و جنگ هم کشیده شده است. در حالی که صاحب منصبان یا هواخواهان سنتی انگلیسی‌ها در این نواحی واکنش‌هایی مثبت به این قضیه نشان داده و آن را امری مثبت تلقی می‌کرده‌اند. البته در این میان دکتر مصدق يك استثنا بود. او در اولین حضور سیاسی خود توانسته بود نقش مهمی را ایفا کند؛ نقشی که بعد از این و در بحبوحه‌ی جنگ جهانی دوم و استعفای رضا شاه باعث شد تا او مجدداً به صحنه سیاسی ایران بازگشت و از طریق کاندیداتوری نمایندگی مجلس شورای ملی به صحنه سیاسی ایران بازگردد؛ و بعد از انتخاب شدن - با وجودی که در اقلیت بود - حرف آخر را در مجلس بزند و با موافقت پهلوی دوم نخست وزیر شود. پس از این که وی از مجلس اختیارات شش ماهه و یکساله می‌گیرد، در مجلس هفدهم با رفراندوم مجلس را تعطیل کرد و مجلس سنا را نیز قبلاً تعطیل کرده بود، وزارت جنگ را نیز از شاه گرفت و خود عهده دار آن شد. بدین ترتیب، در واقع تمام قدرت در دستان وی قرار گرفت.

### نتیجه گیری

پژوهش حاضر نشان داد که حضور طولانی مدت دو نیروی روسیه در شمال ایران و انگلیس در جنوب ایران که تقریباً تمام دوره قاجار را در بر می‌گرفت، در اواخر دوره قاجار وارد مرحله جدیدی شده بود و ظاهراً دو دولت دیگر به روند سابق راضی نبودند؛ بلکه هر یک با تشکیل نیروی نظامی وابسته به خود و حتی مبادرت به حمله نظامی، در پی تأمین منافع خود بودند. نیروی قزاق وابسته به روس‌ها بود و بیشتر از آنکه در پی تأمین منافع مردم باشد در پی اطاعت از عناصر روس بود؛ و نیروی پلیس جنوب نیز با هدف تمهید

خواست انگلیسی‌ها و تأمین منافع آن‌ها ایجاد شده بود. انقلاب ۱۹۱۷م روسیه هرچند موجب شد تا برای مدتی عرصه ایران از حضور روس‌ها خالی شود، این موضوع خیلی دوام نیاورد و این بار روس‌ها در قالبی جدید و با حمله‌ی بلشویک‌ها به گیلان، در ظاهر با هدف صدور انقلاب کمونیستی خود و دفاع از عناصر کمونیستی در مناطق دیگر، مجدداً وارد ایران شدند و سعی کردند مطامع استعماری خود را به شکل جدیدی پی‌گیری کنند.

انگلیسی‌ها نیز بعد از آغاز عصر استعمار نگاه ویژه‌ای به جنوب ایران داشتند و آنجا را دروازه ورود به هند تلقی می‌کردند. آن‌ها با تأسیس نیروی پلیس جنوب تلاش کردند تا سلطه خود بر مناطق جنوبی ایران را تثبیت نموده و وقتی روس‌ها در پی انقلاب بلشویکی ایران را ترک کردند، تلاش کردند جای پای خود را در ایران محکم نمایند و نفوذ پلیس جنوب را به مناطق مرکزی و شمالی ایران گسترش دهند. البته این موضوع هرگز با واکنش مثبتی از سوی ایرانیان همراه نبود و هر چند بخش زیادی از نیروی پلیس جنوب را سربازان ایرانی در بر می‌گرفت، همواره به آن‌ها به عنوان نیروی بیگانه یا مزدور نگریسته می‌شد. شاید تنها دوره‌ای که با نیروی پلیس جنوب تعاملاتی صورت گرفت و تلاش شد تا از قدرت آن‌ها برای برقراری امنیت و آرامش استفاده شود، عصر والی‌گری دکتر مصدق بر فارس بود که در تعامل با پلیس جنوب و عشایر تحت امرش توانست تا حدی آرامش را برقرار سازد و همه طرفین از جمله انگلیسی‌ها و شیوخ عشایر را راضی کند.

## منابع

### روزنامه‌ها و اسناد

- روزنامه ایران مورخ بیست و پنجم مرداد ماه ۱۲۹۹.
- روزنامه ایران مورخ بیست و نهم مرداد ماه ۱۲۹۹.
- روزنامه ایران شماره دوشنبه اول شهریور ماه ۱۲۹۹.
- اسناد محرمانه (متن انگلیسی) ج سیزدهم سند شماره ۶۱۳ تلگراف مورخ هفتم دسامبر ۱۹۲۰ نورمن به لرد کرزن.
- اسناد محرمانه ج ۱۳، سند شماره ۳۸۷.

- تلگراف مورخه، ۱۳ اکتبر، ۱۹۱۱، تزالوف (کفیل وزارت خارجه روسیه به پا کلووسکی-کوئزپلد) وزیر مختار روسیه در ایران.

### کتاب‌ها و مقالات

- امیر احمدی، احمد (۱۳۷۳). *اسناد نخستین سپهبد ایران*، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، ج دوم، بی جا: انتشارات آرمان.
- آموزگار، جهانگیر (۱۳۷۵). *فراز و فرود دودمان پهلوی*، ترجمه اردشیر لطفعلیان، ج اول، تهران: انتشارات رسالت.
- آوری، پتر؛ هامبلی، گوین و ملوین، چارلز پتر (۱۳۸۹). *از مجموعه تاریخ کمبریج تاریخ ایران دوره زند و افشار و قاجار*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات دیبا.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۰۴/۱) *شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی*، تهران: انتشارات ایرانشهر.
- بهار، محمدتقی (۱۳۲۳). *تاریخ مختصر احزاب*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بشیری، سیاوش (۱۹۹۱). *سایه سردار زندگی سیاسی رضا شاه*، بنیاد پژوهش‌های فرهنگ سیاسی ایران، چاپ آمریکا: بی نا.
- جعفری، فریبا (۱۳۸۳). «پلیس جنوب: پیگیری اهداف انگلستان مشکلات مادی و معنوی ملت ایران»، *مجله تاریخ روابط خارجی*، بهار ۱۳۸۳، شماره ۱۸.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۲). *حیات یحیی*، ج ۴، چ چهارم، تهران: انتشارات عطار.

- دهقان نیری، لقمان؛ نورایی، مرتضی و پوریا نژاد، فرهاد (۱۳۹۰). «بررسی حمله بلشویک‌ها به انزلی در بهار ۱۲۹۸ش/۱۹۲۰ و طرح آن در جامعه ملل بر اساس اسناد وزارت خارجه انگلستان»، مجله گنجینه اسناد، بهار ۱۳۹۰، شماره ۸۱.
- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸). تاریخ روابط سیاسی ایران با قدرتهای بزرگ (۱۹۰۰ تا ۱۹۲۵ میلادی)، تهران: انتشارات پاژنگ.
- رحیم‌زاده صفوی، اصغر (۱۳۶۲). اسرار سقوط احمد شاه، به کوشش بهمن دهگان، تهران: انتشارات فردوس.
- سلطانیان، ابوطالب (۱۳۹۳). «بررسی روابط دوسویه جنبش جنگل و بلشویک‌ها تا پیش از رویداد انزلی (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ش)»، مجله تاریخ روابط خارجی، زمستان ۱۳۹۳، شماره ۶۱.
- سینایی، وحید (۱۳۸۴). دولت مطلقه نظامیان و سیاست در تهران ۱۳۵۲-۱۲۹۹، تهران: انتشارات کویر.
- سپهر، احمدعلی (۱۳۳۶). ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، بی‌نا: تهران.
- شیخ الاسلامی، محمدجواد (۱۳۷۵). سیمای احمد شاه قاجار، تهران: انتشارات گفتار.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۳). زمینه‌های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، بی‌جا: انتشارات شرکت افست.
- طلوعی، محمود (۱۳۷۲). پدر و پسر ناگفته‌ها از زندگی و روزهای پهلوی‌ها، تهران: انتشارات چاپخانه تک.
- علی صوفی، علیرضا (۱۳۸۹). نقش سیاست موازنه و نیروی سوم در تاریخ ایران، تهران: انتشارات پیام نور.
- غنی، سیروس (۱۳۸۵). ایران برآمدن رضاخان (بر افتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها)، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات نیلوفر.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۵۴). روس و انگلیس در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: انتشارات شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- کروتین، استفانی (۱۳۷۷). ارتش و تشکیل حکومت پهلوی تهران، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: انتشارات خجسته.
- کی استوان، حسین (۱۳۲۷). سیاست موازنه منفی در مجلس چهارم، اصفهان: انتشارات مصدق.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۶). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: انتشارات مرکز.
- کسروی، احمد (۱۳۴۶). تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، تهران: انتشارات پر.
- متی رودی، آندریوا النا (۱۳۹۹). روسها در ایران دیپلماسی و قدرت در عصر قاجار و پس از آن، ترجمه محسن عسکری جهقی، تهران: انتشارات نگاه.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۹۶). تاریخ روابط خارجی از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- مصدق، محمد (۱۳۶۵). خاطرات و تالمات مصدق، تهران: انتشارات علمی.
- لرد کرزن، جورج (۱۳۶۷). ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۴). تاریخ روابط ایران و آلمان از مجموعه مقالات ایرانیکا، ترجمه پیمان متین، تهران: انتشارات امیرکبیر.